

زمینه‌های پیدایش قرآن بسندگی در میان قاریان صدر اسلام -

حمیدرضا ثنائی، مهدی مجتهدی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص ۴۷-۶۵

زمینه‌های پیدایش قرآن بسندگی در میان قاریان صدر اسلام

حمیدرضا ثنائی*

مهدی مجتهدی**

چکیده: یکی از گروه‌های اجتماعی که در صدر اسلام شکل گرفت، قاریان یا قرّاء بودند که بعدها از درون آنان، جریانی موسوم به خوارج شکل گرفت. توجه ویژه قاریان به قرآن، به شکلی که آن‌ها را از سایر طبقات جامعه متمایز می‌کرد، این سوال را به پیش می‌کشد که چگونه بخش قابل توجهی از قراء به تفکر قرآن بسندگی گراییدند؟ در این مجال تأثیری که دوران خلیفه دوم در رشد اندیشه «حسبنا کتاب الله» میان قاریان قرآن داشته است مورد بازخوانی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: قرآن بسندگی، قراء، خوارج، عمر بن خطاب.

*.hr.sanaei@um.ac.ir

*. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

**mmojtahedi@um.ac.ir

**. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

حشر و نشر گسترده و عمیق قراء صدر اسلام با قرآن علاوه بر تأثیر در خط‌مشی آنان در مسایل سیاسی - اجتماعی، شخصیت فرهنگی خاصی نیز بدیشان بخشیده بود. کاربرد «اهل قرآن» و «صاحب قرآن» درباره قاریان قرآن در منابع از همین حشر و نشر قراء با قرآن سرچشمه می‌گیرد.^۱ این حشر و نشر نمودهایی ظاهری داشت: یکی از نمودهای بارز آن قرائت فراوان قرآن بود. گفته شده اُبّی در هشت شب و تَمیم‌داری و عبدالله بن عمرو بن العاص در هفت شب قرآن را ختم می‌کردند.^۲ همچنین قاریان قرآن در این عهد به شکل چشم‌گیری از آیات قرآن و مضامین قرآنی در کلام خود بهره می‌جستند و گویا در دوره خود به این ویژگی متصف بوده‌اند و این از آن بود که «قرآن برای قاریان و مفسران اولیه چیزی بیش از یک متن بود. اینان علاقه‌مند بودند زندگی خود را بر پایه قرآن شکل دهند و زندگی هم عصران خود را بر پایه قرآن شکل دهند و زندگی هم عصران خود را با روح قرآن و تعالیم این کتاب مقدس آمیخته نمایند ...»^۳ در این جا به چند مضمون قرآنی به کار رفته در کلام قراء می‌توان اشاره کرد: جُنْدَب بن زُهَیْر از قراء تبعید شده به شام و جزیره در خلافت عثمان، پیش از نبرد صفین و هنگام آماده شدن برای آن چنین گفت که «قَدْ آتَى لِلذَّيْنِ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ»^۴ هاشم مِرْقَال پیش از همان نبرد درباره معاویه و اصحابش خطاب به علی عَلِيهِ السَّلَام چنین گفت: «سِرُّ بِنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمُ الَّذِينَ نَبَدُوا الْقُرْآنَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ ...»^۵ معاویه درباره آن قرائی

۱. نک: نصر بن مزاحم، ۲۴۴؛ ابن سعد، ۲۹۹/۶؛ طبری، ۲۹۱/۳؛ ذهبی، ۵۳/۱.

۲. ابن سعد، ۵۰۰/۳، ۲۶۴/۴.

۳. لایلدوس، ۱۶۱.

۴. نصر بن مزاحم، ۱۲۱: اشاره به آیه ۳۹ سوره حج.

۵. همو، ۱۱۲: برگرفته از آیه ۱۰۱ سوره بقره.

که در خلافت عثمان (۲۳-۳۵ق) به شام نزد او تبعید شدند، یعنی اصحاب مالک بن حارث اشتر، چنین نظری داشت: کسانی هستند که به زعم خویش، مردم را بر اساس احکام قرآن خطاب می‌کنند؛ ولی هم و غم‌شان ایجاد فتنه است و چشم دوختن بر اموال [اهل] ذمه.^۱

از نمودهای دیگر حشر و نشر قراء با قرآن می‌توان به انداختن آن در گردن اشاره کرد که درباره کعب بن سور آزادی از قراء بصره در نبرد جمل گزارش شده است.^۲ استفاده از آیات قرآن و مضامین قرآنی در کلام، به ویژه درباره خوارج که در واقع، بخش بزرگی از قراء شرکت کننده در نبرد صفین بودند، بروز خاصی دارد. پیش از درآمدن به سلک خوارج، در صفین هنگامی که ابوموسی اشعری را به امام علی (علیه السلام) تحمیل کردند چنین گفتند: «إِنْعَثْ هَذَا، فَقَدْ رَضِينَا بِهِ وَ اللَّهُ بِالْعُ امْرِء»^۳ که بخش پایانی آن برگرفته از آیه سوم سوره طلاق است. درباره یکی از قراء خارجی گزارش شده است که «با قرآن سخن می‌گفت و این مثل شده بود.»^۴ پس از نپذیرفتن حکمیت نیز امام برای مجاب کردن ایشان به پیوستن به صف یاران خود و وانهادن کارهایی که مرتکب می‌شدند، از آیات قرآن مکرراً استفاده کرد؛^۵ زیرا تنها استدلال مقبول قراء استدلال بر مبنای قرآن بود. ابن ملجم نیز در زمان قصاص قتل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) آیاتی از قرآن را به زبان می‌آورد.^۶

در نقطه مقابل، مشهور است که علی (علیه السلام) هنگامی که ابن عباس را برای مذاکره با خوارج اعزام می‌کند، او را از استدلال با قرآن برحذر می‌دارد، چرا که آنان

۱. هیندز، ۱۳۹.

۲. ابن سعد، ۹۲/۷؛ بخاری، التاريخ الصغير، ۷۵/۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۶۹/۲؛ مفید، ۳۲۲.

۳. نصر بن مزاحم، ۵۰۲.

۴. ابن اعثم، ۲۴۹/۲.

۵. نک: نصر بن مزاحم، ۵۱۸-۵۱۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۲۴۸/۲.

۶. نک: ابن سعد، ۳۹/۳.

می توانستند به وجهی متفاوت از وجهی که او دلیل می آورد، استناد کنند. لذا امام به او دستور دادند که با سنت (حدیث پیامبر ﷺ) با ایشان احتجاج کند.^۱ قاریانی که پس از خروج از سپاه امام علی علیه السلام امامت او را رد می کردند، اظهار داشتند که تنها وقتی حاضر به همراهی هستند که کسی چونان عمر بن خطاب رهبری آنها را در دست داشته باشد.^۲ رفتار سوال برانگیز خوارج در ابراز علاقه به خلیفه دوم و تأکید آنان بر شیوه‌هایی که او بنا نهاده است، نکته‌ای قابل تأمل است که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد.

۱. تلاش‌های خلیفه دوم و شکل‌گیری طبقه‌ای از قاریان قرآن

۱. ۱. جایگاه اجتماعی - سیاسی قاریان در خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ق)
جایگاه اجتماعی - سیاسی قراء در خلافت عمر بن الخطاب (۱۳-۲۳ق) بیش از پیش ارتقا یافت. او با هر انگیزه‌ای که داشت، تلاش کرد قاریان قرآن را در جامعه عصر خویش برکشد. اصحاب مجلس او قراء بودند و این قراء، جوان یا پیر، در مجلس او شرکت می‌کردند و گاهی خلیفه با ایشان مشورت می‌کرد.^۳ گزارش شده که او هرگاه ابوموسی اشعری را می‌دید خطاب به وی می‌گفت: «دَکْرُنَا یا اباموسی» و ابوموسی قرآن می‌خواند.^۴

به نظر می‌رسد بیش‌تر عاملان او قاری بوده‌اند. مغیره بن شعبه عامل او در کوفه^۵

۱. شریف رضی، ۶۹۸ (نامه ۷۷)؛ زمخشری، ۶۶/۲.

۲. دینوری، ۲۰۷، بلاذری، انساب الاشراف، ۳۷۰/۲-۳۷۱.

۳. نکه ابن‌شبه، ۶۸۷/۲؛ عبدالرزاق صنعانی، ۴۴۰/۱۱؛ بخاری، الصحيح، ۱۹۸/۵، ۱۴۱/۸، ۱۶۳؛ بیهقی، ۱۶۱/۸؛ قرطبی، ۳۴۷/۷، ۳۰۰/۱۷؛ نووی، ۲۴؛ ابن‌کثیر، ۲۸۹/۲؛ سیوطی، الدر المنثور، ۱۵۳/۳. خوراک‌ی که در این مجلس خورده می‌شد، در روایتی از أحنف بن قیس ذکر شده است. (نکه ابن‌شبه، ۶۹۵/۲)

۴. ابن‌سعد، ۱۰۹/۴.

۵. طبری، ۵۹۷/۳، ۱۷۳/۴.

و معاویه و امثال آن دو که استثنا شوند، سعد بن أبی وقاص^۱ و عمار بن یاسر و الیان کوفه،^۲ ابوموسی اشعری عامل بصره،^۳ ابوهریره والی بحرین،^۴ یزید بن قیس ارجبی والی ری،^۵ همگی قرآء قرآن بوده‌اند. عبدالله بن مسعود نیز مسئول بیت‌المال کوفه بوده است.^۶ خلیفه در زمان شرکت در مراسم حج، زید بن ثابت را در مدینه به جای خویش می‌گمارد.^۷ او یکی از ملاک‌های تعیین عطای سالیانه را میزان قرائت (حفظ) قرآن قرار داد.^۸ شاید به همین منظور بود که به ابوموسی اشعری، والی خود در بصره، نامه نوشت و از او خواست نام قاریان قرآن را به او اطلاع دهد.^۹ با وجود گزارش یاد شده که کاملاً با سیره خلیفه دوم در توجه به قاریان قرآن هماهنگی دارد، جای شگفتی است که در گزارشی آمده است عمر با دادن عطا بر مبنای قرآن مخالف بوده و از سعد بن أبی وقاص عامل خود در کوفه که برای قاریان قرآن ۲۰۰۰ درهم تعیین کرده بود، خواسته است قاری بودن را ملاک قرار ندهد.^{۱۰}

۱. ۲. اهمیت قرآن‌آموزی و تأکید بر آن در خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ق)

فعالیت‌های علمی و آموزشی قراء در عهد خلفای راشدین به سرعت گسترش یافت. اهتمام خلفا به ویژه عمر بن خطاب به آموزش توده‌های نومسلمان، رشد یک طبقه خاص فرهنگی با عنوان «قراء» را در این عهد سبب گردید. از آن جا که

۱. ابن سعد، ۱۲/۶؛ طبری، ۵۹۷/۳.

۲. ابن سعد، ۷/۶۱؛ طبری، ۱۴۵/۴.

۳. ابن سعد، ۱۶/۶؛ طبری، ۱۷۳/۴.

۴. ابن سعد، ۳۳۵/۴؛ ذهبی، ۴۰/۱.

۵. جعفری، ۱۰۵.

۶. ابن سعد، ۸/۶.

۷. ذهبی، ۳/۱.

۸. ابن سعد، ۲۹۷/۳؛ کتانی، ۲۹۲/۲.

۹. ابن سعد، ۱۳۱/۷.

۱۰. بلاذری، فتوح البلدان، ۴۴۲.

در این عصر قرآن مهم‌ترین ماده آموزش دینی نزد مسلمانان بود و راه درازی برای پیدایی و رشد معارف و علوم دینی و غیردینی در پیش بود، فعالیت‌های آموزشی عمدتاً بر قرآن تمرکز داشت. به نظر می‌رسد تأکید خلیفه عمر نیز مبنی بر این‌که آموزش در ایالات به ویژه کوفه و بصره از محدوده قرآن مثلاً به سنت کشیده نشود،^۱ در این امر بی‌تأثیر نبوده است. اساس آموزش‌های قرآنی در این عصر فراگیری قرآن (به مفهوم اخذ یک قرائت از یک صحابی) بود. اما چنین تأکیدهایی هرگز نتوانست قاریان قرآن را که به عنوان نخستین عالمان مسلمان مطرح بودند، از توجه به احکام، فرائض و حدیث - که پیوند تنگاتنگی با قرآن دارند - بازدارد و ایشان به آموختن دیگر حوزه‌های معارف دینی نیز - اگرچه محدودتر از قرائت - اهتمام داشتند.

خلیفه دوم نسبت به آموزش قرآن در برخی از شهرها توجه بیشتری از خود نشان می‌داد و در این میان، شاید بیش‌ترین توجه او به کوفه بود. این شهر که وضع اجتماعی خاصی داشت به سبب عنایت خاص خلیفه دوم به مرکز علمی مهمی بدل گردید. شاید «ماهیت نامتناجس مردم کوفه و عدم وجود قبیله واحدی به عنوان گروه حاکم، عمر را واداشت ... که توجه خاصی نسبت به این شهر مبذول دارد. او می‌اندیشید که تراکم [و سکونت] زیاد طوائف و قبائل [در یک مکان] ... هرگز قبل از این در نظام اجتماعی عرب [سابقه] نداشته است ... عمر آن چنان به کوفه علاقه داشت که آن را «بُرج الإسلام» یا «قُبَّة الإسلام» و مردم آن دیار را «سرور مسلمانان» یا «رأس اهل الإسلام» توصیف می‌کرد.^۲ با این اوصاف و همچنین با توجه به جمعیت فراوان کوفه و وجود شمار قابل توجهی از عجمان در این شهر و نیز دور بودن

۱. نکذ ابن سعد، ۷/۶.

۲. جعفری، ۹۸.

قبایل این منطقه از مدینه در دورهٔ پیامبر ﷺ و عدم درک تعلیم اسلام که در حقیقت با فتوح به صحنه سیاسی حکومت اسلامی وارد گردیده بودند، عمر نسبت به آموزش قرآن در این شهر تأکید داشت. او زمانی که عَمَّار بن یاسر را به کوفه می‌فرستاد، عبدالله بن مسعود را نیز که در حِمص به سر می‌برد،^۱ به همراه وی به عنوان «معلّم» به این شهر فرستاد.^۲ افزون بر این، او به همراه عمار و ابن مسعود ۱۰ نفر از انصار را نیز که قَرظَه بن کَعْب و عُبَید بن عازِب در میان ایشان بودند، به کوفه فرستاد^۳ که احتمالاً به منظور آموزش قرآن به کوفیان بود.

فعالیت‌های ابن مسعود در زمینهٔ قرائت منجر به تربیت و پیدایی شمار قابل توجهی از قراء در کوفه شد. منابع از شاگردان او با عنوان «أصحاب ابن مسعود» یا «اصحاب عبدالله» یاد کرده‌اند. فعالیت‌های او در زمینهٔ قرائت قرآن در کوفه چنان گسترش یافت که در میان قاریان قرآن در نیمهٔ دوم سدهٔ نخست ۶۰ شیخ از شاگردان وی وجود داشته است.^۴

اگرچه عمار به عنوان حاکم از سوی عمر به کوفه فرستاده شده بود، گویا او نیز در آن شهر در زمینهٔ قرائت فعالیت داشته است. در گزارش‌های جنگ صفین از

۱. ابن سعد، ۸/۶.

۲. همو، ۷/۶؛ طبری، ۱۳۹/۴.

۳. نک: ابن سعد، ۱۷/۶.

۴. ابن سعد، ۱۰/۶. از جمله‌ی شاگردان او می‌توان به عِلْقَمَه بن قیس، اُسُود بن یزید، مَسْرُوق، عُبَیدَه بن قیس [سَلْمانی]، حارث بن قیس، عَمْرُو بن شَرْحَبِل، ابوالعَیْدین، تَمِیم بن حَذَلَم ضَبّی، سَلَمَه بن صُهَیْبَه، شَرِیح بن حارث، رَبِیع بن خُثَیم، عبدالله بن عَکْیم و ابوالأَخْوَص و احتمالاً کسانی چون ابوعَمْرُو شیبانی و زید بن وَهَب و عَمْرُو بن میمون اشاره کرد. (ابن سعد، ۱۱-۱۰/۶، ۲۸، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۰۹؛ طبری، ۳۵۲/۴؛ ابن‌الجزری، ۴۵۸/۱، ۲۹۴/۲) به نظر می‌رسد کسانی نیز که به همراه ابن مسعود در دفن ابودر در رَیْذَه حضور داشتند (نک: طبری، ۳۰۹/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۴/۳) یا دست‌کم بیش‌تر ایشان در زمره شاگردان او بوده‌اند. ابن سعد فهرست کسانی را که از ابن مسعود روایت نقل کرده‌اند، به دست داده است (نک: ۲۱۱-۱۸۱/۲) که شاید بسیاری از ایشان در زمره «اصحاب ابن مسعود» بوده باشند.

«اصحاب عمار» ذکری به میان آمده است^۱ که به احتمال فراوان، به مفهوم شاگردان وی به کار رفته است.^۲ این افراد به جز دو سه نفر همان قرائی بودند که در حوادث دوره خلافت علی علیه السلام به عنوان طرفداران خاص او شناخته می شدند. به جز ابن عباس، سایر این قاریان عراقی مانند مالک اشتر در شمار شاگردان هیچ یک از قراء صحابی که در این زمان در عراق فعالیت داشته اند، ذکر نشده اند. افزون بر آن، گرایش های فکری - سیاسی قراء کوفی معترض به عثمان را نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام همچون مالک اشتر^۳ می توان به عنوان نشانه ای از فعالیت های فکری - آموزشی عمار در کوفه دانست.^۴

خلیفه دوم نسبت به آموزش قرآن به جنگجویان بصری نیز تأکید داشت. دو تن از صحابه در این دوره به آموزش قرآن در این شهر پرداختند. خلیفه ابوموسی اشعری و در پی او عمران بن حصین خزاعی را به بصره فرستاد تا اولی امیر باشد و دومی به تعلیم مردم بپردازد^۵ و در این جا نیز همانند کوفه، امیر و معلم هر دو به تعلیم مردم پرداختند. گزارش شده است که خلیفه در زمان فتوح به ابوموسی اشعری توصیه می کرد که «سپاهیان (یارانش) را به همراهی و ملازمت با قرآن وادارد».^۶ عمران در مسجد بصره دیده شده بود که «با موی سر و محاسن سفید در

۱. نک: نصر بن مزاحم، ۳۳۵.

۲. در منابع از شاگردان برخی دیگر از صحابه نیز با عنوان اصحاب ذکری به میان آمده است که از جمله می توان به اصحاب سلمان و اصحاب زید بن صوحان و همچنین اصحاب عمرو بن الحقیق (الحقیق) اشاره کرد. (ابن سعد، ۹۱/۴، ۳۱۹، ۱۲۵/۶)

۳. به عنوان نمونه، نک: ابن شبه، ۱۲۰۴/۴.

۴. در حالی که گرایش های علوی عمار می توانست سبب توجه کوفیان به علی علیه السلام و هواداری از او بوده باشد، مادلونگ طرفداری کوفیان از علی علیه السلام را در فتنه ی دوره ی عثمان، خودجوش دانسته است. به گفته او، هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد علی علیه السلام در این زمان ارتباط نزدیکی با آنان داشته و یا فعالیت های آنان را جهت می داده است. (ص ۱۵۲)

۵. بلاذری، فتوح البلدان، ۳۷۰.

۶. ابن اعثم، ۲۶۸/۱.

حلقه‌ای با تکیه به ستون سخن می‌گفت.^۱ او برای تعلیم قرآن و فقه به آن دیار فرستاده شده بود.^۲ ابوموسی نیز در بصره به تعلیم قرآن می‌پرداخت.^۳ در خلافت عثمان، بصریان در اختلاف پدید آمده مقارن فتح ارمنستان و آذربایجان درباره قرائت میان جنگجویان مسلمان می‌گفتند: قرائت ما بهتر است و ما قرائت ابوموسی را آموخته‌ایم و ایشان مصحف او را «لُبُّ الْقُلُوب» می‌خواندند.^۴ با این وصف و با توجه به شرکت شمار بسیاری از قاریان بصری در نبرد صِفِّین، تمایل قراء به انتخاب ابوموسی برای حکمیت تا حدودی روشن می‌گردد.

اهتمام عمر به آموزش قرآن و فقه، توده‌های تازه‌مسلمان شام را نیز دربرگرفت. یزید بن ابی‌سفیان، حاکم شام به او نامه نوشت و در آن، افزایش جمعیت شام و نیاز شامیان به تعلیم قرآن و فقه را یادآور شد. عمر نیز مُعَاذ بن جَبَل، عُبَادَه بن صامِت و ابوالدَّرْداء را رهسپار شام کرد و ایشان به ترتیب در فِلَسْطین، حِمص و دِمَشق اقامت گزیدند.^۵ از میان ایشان، حوزه درس ابوالدَّرْداء در دِمَشق مهم‌تر بود و به نقل از یکی از شاگردان او، قرآن‌آموزان مجلس درس او بالغ بر ۱۶۰۰ تن بوده‌اند.^۶ ابوالدَّرْداء در مسجد دِمَشق، در محراب صحابه که در جانب شرقی آن جای داشت و صحابه در آن به تعلیم مردم می‌پرداختند، تدریس می‌کرد.^۷ گویا

۱. ابن‌سعد، ۲۹۱/۴.

۲. بلاذری، همانجا؛ ابن‌سعد، ۱۰/۷.

۳. ابن‌سعد، ۳۴۵/۲، ۱۰۸/۴-۱۰۹.

۴. ابن‌اثیر، ۱۱۱/۳. از شاگردان قرائت وی می‌توان به ابوالرَّجاء عَطَّارْدی، حَطَّان بن عبدالله رِقَاشی (سَدُوسِی) و ابوشیخ هَنَائی اشاره کرد. (ذهبی، ۳۷/۱؛ ابن‌الجزری، ۲۵۳/۱، ۴۴۲)

۵. مُعَاذ در طاعون عُمَوس (۱۸ق) درگذشت. عُبَادَه نیز پس از چندی به فِلَسْطین رفت و در آن جا درگذشت و ابوالدَّرْداء هم در دِمَشق بود تا درگذشت. (ابن‌سعد، ۳۵۷-۳۵۶/۲؛ بخاری، التَّارِیخُ الصَّغِیر، ۴۱/۱؛ مطیع‌حافظ، ۹۶)

۶. ذهبی، ۳۸/۱؛ مطیع‌حافظ، ۹۷.

۷. مطیع‌حافظ، همانجا؛ هر روز صبح مردم برای آموختن قرائت در آن محل گرد می‌آمدند؛ ابو الدَّرْداء ایشان را در گروه‌های ده تایی جای می‌داد و بر هر گروه یک «عریف» می‌نهاد؛ خود در محراب جای می‌گرفت و ایشان را می‌نگریست؛ هر گاه یکی از

حوزه درسی مُعَازِبِن جَبَل در فلسطین نیز رونق و متعلمان فراوانی داشته است. با آن‌که مُعَاز به فلسطین فرستاده شد، ظاهراً چندی هم در دمشق به تدریس پرداخت و از تدریس وی در مسجد دِمَشَق نیز گزارشی در دست است.^۱ منابع، برخی از شاگردان وی را معرفی کرده‌اند.^۲ حاصل تلاش‌های ابوالدرداء، مُعَاز و تا حدودی عُبَادَه در شام، در نبرد صِفِّین قابل رؤیت است. اکثر ۴۰۰۰ قاری سپاه شام^۳ بی‌شک از پرورش‌یافتگان حوزه‌های درسی این سه تن بودند. سه تن دیگر از صحابه، واثله بن اُسَاقِ کِنَانی، فَضَالَه بن عُبَید انصاری و ابوامامَه باهلی، نیز در این زمان به آموزش قرائت در شام پرداختند و نام برخی از شاگردان ایشان در منابع دیده می‌شود.^۴

عبدالرحمن بن مُلْجَم نیز از سوی عمر مامور آموزش قرآن و فقه در فسطاط (مصر) گردید.^۵ از آموزش قرآن در مصر در عصر خلفای راشدین ظاهراً خبر

۴- ایشان [در قرائت] مشکلی پیدا می‌کرد به عریف گروه خود مراجعه می‌کرد. در صورتی که عریف هم مشکل داشت به ابوالدرداء مراجعه می‌کرد و از او می‌پرسید. عبدالله بن عامر یَحْصُی یکی از عریفان بود. (ذهبی، همانجا؛ مطیع‌حافظ، ۵۱) بنابراین، بیش از ۱۶۰ حلقه در مجلس درس ابوالدرداء تشکیل می‌شد و به آموختن قرائت می‌پرداختند. «مهم‌ترین قاریان شامی از این حلقه درس برخاستند». (مطیع‌حافظ، ۹۸) عبدالله بن عامر یَحْصُی، مُسَلِّم بن مِشْکَم خُزَاعی، رَاشِد بن اَبی سَکَنَه عبدی و ابودریس خَوْلَانی از شاگردان قرائت او به شمار آمده‌اند. (بخاری، *التاریخ الصغیر*، ۶۶/۱؛ ذهبی، همانجا؛ ابن‌الجزری، ۴۲۴/۱؛ مطیع‌حافظ، ۵۰، ۱۰۰، ۱۰۱)

۱. ابن‌سعد، ۵۸۷/۳.

۲. عبدالرحمن بن غنم ازدی، یزید بن عَمیره زُبَیدی (کَلَبی)، مالک بن یخامِر الّهانی (سَکَسَکی)، عاصم بن حَمَید سَکونی و حارث بن عبد ازدی سلوکی به عنوان «اصحاب مُعَاز» معرفی شده‌اند. (نصربن مزاحم، ۴۵؛ ابن‌اعثم، ۵۳۰/۱-۵۳۱. در روایتی آمده است که عمر او را برای تعلیم فقه به شام فرستاد؛ ابن‌سعد، ۳۵۲/۲، ۴۴۰/۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۶) در منابع عبدالرحمن بن مُلْجَم مُرادی و ابوبخَرِیَه عبدالله بن قَیس سَکونی کِنَدی نیز به عنوان شاگردان قرائت او یاد شده‌اند. (ابن‌حجر، *لسان‌المیزان*، ۴۴۰/۳؛ ابن‌الجزری، ۴۴۲/۱) که تبعاً باید در شمار «اصحاب مُعَاز» قرار گیرند.

۳. نصر بن مزاحم، ۲۹۱.

۴. از شاگردان واثله به عبدالله بن عامر یَحْصُی، یزید بن عبدالرحمن هَمَدانی، یحیی بن حارث ذِماری، ابراهیم بن ابی‌عَبَلَه و از شاگردان فَضَالَه به عبدالله بن عامر یَحْصُی و از شاگردان ابوامامَه به ابراهیم بن ابی‌عَبَلَه می‌توان اشاره کرد. (ابن‌الجزری، ۴۲۴/۱، ۳۵۸/۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳)

۵. ابن‌حجر، همان، ۴۴۰/۳.

دیگری وجود ندارد؛ جز آن که باید گفت با وجود افرادی چون محمد بن ابی حذیفه در مصر که از او با صفت تفضیلی «أَقْرَأُ لِلْقُرْآن» یاد شده،^۱ قاریان تربیت شده در این منطقه نباید اندک بوده باشند. حضور قاریان مصری معترض به عثمان در مدینه می تواند بیانگر تربیت شمار قابل توجهی از قراء در این خطه باشد.

ظاهراً در زمان خلیفه دوم، مقدار به صورت خودجوش یا به اشارت خلیفه در حمص به آموزش قراءت می پرداخته است؛ زیرا در جریان اختلاف در مسأله قراءات در خلافت عثمان، اهل حمص می گفتند که قرائت خود را از مقدار گرفته اند.^۲

۲. تمایل به سنت عمر در میان دسته ای از قاریان عراقی در صدر اسلام

دسته بندی قاریان قرآن در عهد پیامبر ﷺ و دو خلیفه نخست دشوار به نظر می رسد، ولی به تدریج با پدید آمدن عواملی گوناگون از اواخر خلافت عثمان تا پایان خلافت امام علی علیه السلام، این طبقه فرهنگی در دسته هایی گوناگون ظاهر شدند. در میان هر دسته از قرائی که در دوره مورد بحث در کنار هم قرار می گرفتند، خصوصیات یک گروه منسجم دیده نمی شود؛ بلکه صرفاً عواملی چون بروز یک جریان سیاسی مثلاً مخالفت با عثمان یا عدم مخالفت با او ایشان را در یک دسته قرار می داد. عواملی چند سبب دسته بندی قراء در این دوره شده است که در نگاهی کلی می توان آن ها را چنین برشمرد: ۱- وابستگی به حوزه یا مجالس درسی قاریان صحابی با اعتقادات و گرایش های سیاسی خاص ۲- عوامل سیاسی ۳- عوامل نژادی و قبیله ای.

چنان که از نظر گذشت، پیدایی طبقه ای به نام قراء در صدر اسلام بیش تر وامدار تلاش هایی است که خلیفه دوم در جهت آموزش قرآن به توده های تازه مسلمان

۱. ابن شبه، ۱۱۱۹/۳.

۲. ابن اثیر، ۱۱۱/۳.

مبذول داشت. همچنین بیان شد که او در حالی که شدیداً از نقل حدیث جلوگیری و راویان را توبیخ می‌کرد، عنایت خاصی به قاریان قرآن داشت. با این وصف، طبیعی است که بسیاری از قاریان در زمان خلفای بعدی به وضع استثنایی خود در زمان خلافت او چشم بدوزند. از همین جاست که در دوره خلافت عثمان و همچنین امام علی علیه السلام دسته‌ای بزرگ از قاریان قرآن هوادار «سنت عمر» به وجود آمد که در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خویش اثر قابل ملاحظه‌ای گذاشتند.

این قاریان قرآن که خود را هوادار «سنت عمر» نشان می‌دادند، پس از حضور در صفین، نخست در زمرة تحمیل‌کنندگان حکمیت درآمد و شگفت‌آور آن‌که سپس در کسوت محکمه و خوارج ظاهر شدند. در رأس دسته هوادار این سنت باید از ابوموسی اشعری یاد کرد که در خلافت عمر مدتی والی بصره و زمانی حکمران کوفه بود.^۱ او در کنار قراء یاد شده در صفین حضور نداشت و گویا این قاریان ارادتی بدو داشتند. این قراء که در صفین تنها بر حکم قرار گرفتن وی تأکید و اصرار داشتند،^۲ «گروهی از زهدگرایان مُصِر بر سنت شیخین»^۳ (سنت ابوبکر و عمر) بودند. حتی مالک اشتر که گرایش علوی او پوشیده نیست، در ابتدای خلافت امام علی علیه السلام، او را برای امارت کوفه به خلیفه پیشنهاد داده بود^۴ و در واقع، به

۱. ذهبی، ۳۷/۱.

۲. نک: نصر بن مزاحم، ۵۰۳؛ ابن قتیبه، ۱۱۴/۱. محکمه در زمان پذیرفته شدن حکمیت در صفین، همراه با أشعث بن قیس کندی که انگیزه‌اش احتمالاً قومی و نژادی بود، با امام علی علیه السلام بر سر نمایندگی اهل عراق مخالفت کردند و پس از انتخاب حکم از سوی خلیفه اعلام کردند به کسی جز ابوموسی که ایشان را به شرکت نکردن در جنگ ترغیب می‌کرده، رضایت نمی‌دهند. (نصر بن مزاحم، ۴۹۹؛ طبری، ۵۱/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۹۳/۲)

۳. پاکتچی، «اندیشه‌های کلامی ...»، ۲۶۸. به گفته پاکتچی «جریان تحکیم نه علت اصلی پدید آمدن این گرایش، بلکه مقطعی برای بروز گرایشی شکل نیافته بود که ریشه در تعالیم مکتب زهدگرای عراق و به ویژه کوفه داشت».

۴. طبری، ۴۸۲/۴.

نوعی شاید بتوان از تمایل وی به ابوموسی در آغاز خلافت امام علی علیه السلام سخن گفت که ظاهراً گرایش عمومی بسیاری از قاریان کوفه در این زمان بوده است؛ اگرچه شاید این پیشنهاد بنا بر اقتضای سیاسی و اجتماعی کوفه ارائه شده باشد.

به هر رو، ابوموسی در مذاکرات خویش با عمرو بن عاص، آشکارا از گرایش خود به سنت عمر پرده برداشت. او به عمرو پیشنهاد کرد که «اگر دوست داشته باشی سنت عمر را احیاء کنیم»^۱ و چنین سوگند یاد کرد که اگر بتوانم نام عمر (یا سنت عمر) را زنده خواهم کرد.^۲ به همین سبب، نظر او آن بود که عبدالله بن عمر به خلافت برداشته شود.^۳

گزارش‌ها دربارهٔ گرایش قاریان و به تبع، خوارج این دوره به «عمر و سنت او» به آنچه نقل شد، محدود نیست. احتمالاً اُسود بن یزید نَخَعی از شاگردان ابن مسعود نیز که به دلیل ملازمت با خلیفه عمر^۴، در زمرة «اصحاب مجلس عمر» نیز قرار داشته، از دیگر هواداران سنت عمر بوده است. از عائشه نقل شده که کسی در عراق نزد او گرامی‌تر از اُسود نبوده است.^۵ به نوشتهٔ ثقفی کوفی، او و مسروق، دیگر شاگرد ابن مسعود، به نزد عایشه رفت و آمد و از امام علی علیه السلام نزد او بدگویی می‌کرده‌اند.^۶ ثقفی در جای دیگری آورده است که آن دو و چند شاگرد دیگر عبدالله، بغض و دشمنی امام علی علیه السلام را در دل داشته و مردم را از یاری او باز

۱. نصر بن مزاحم، ۵۴۱: طبری، ۶۸/۵.

۲. نصر بن مزاحم، ۵۳۴، ۵۴۱-۵۴۲: طبری، همانجا.

۳. نصر بن مزاحم، ۵۳۴.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۷۳/۶.

۵. همانجا.

۶. ثقفی کوفی، ۵۶۲/۲-۵۶۳. همچنین نک: ثنائی، حمیدرضا و علی بیات، «نقش قراء در حوادث خلافت امام علی علیه السلام»

(۴۰-۳۵ق)، در سیره پژوهی/اهل بیت علیهم السلام، سال اول، ش ۱، پاییز و زمستان ۹۴، ص ۶۱.

می داشته‌اند.^۱

همچنین دربارهٔ خوارج نهروان گزارش شده است که از مذاکره با نمایندگان امام علی علیه السلام سرباز زدند و شرط غیرممکنی را مطرح ساختند که طبق آن، در صورتی از او فرمان خواهند برد که او هم چون عمر با آنان رفتار کند.^۲ از عبدالله بن شجره سُلمی از خوارج نهروان نیز نقل شده است که می‌گفت: حق برای ما روشن شده است، از شما (در جریان حکمیت) پیروی نمی‌کنیم مگر [خلیفه‌ای] مانند عمر را برای ما بیاورید.^۳ افزون بر این، چنان‌که گفته شد، قاریانی که بعداً در کسوت محکمه و خوارج ظاهر شدند، در زمان انتخاب حکم عراق به ابوموسی اشعری گرایش داشتند و او را شایستهٔ حکم قرار گرفتن دانستند. با توجه به تمایل شدید ابوموسی به سنت عمر، شاید بتوان این تمایل را نیز به عنوان قرینه‌ای دیگر بر تعلق بسیاری از محکمه و خوارج به قاریان هوادار سنت عمر مطرح ساخت.

چنانچه اجمالاً اشاره شد، تمایل این قاریان و خوارج به عمر بن خطاب احتمالاً به سبب موقعیت و مزایایی بود که در خلافت او دارا بودند. شاید تفاوتی که قراء در شرایط موجود نسبت به دورهٔ خلافت عمر احساس می‌کردند، در مقدار عطا بوده است. به علاوه، با توجه به نفوذ ابوموسی اشعری میان اهل عراق و قاریان عراقی و همچنین تمایل وی به خلیفهٔ دوم و سنت او، نباید از آموزه‌ها و تأثیر وی بر فضای فکری - عقیدتی کوفه و بصره غافل بود. ابن سعد نام راویان کوفی تابعی را که گاه با شرح احوال ایشان همراه است، در ذیل عناوینی آورده است که گرایش به سوی خلیفه عمر در گروه سوم و پنجم این عناوین کاملاً آشکار است. گروه

۱. تقفی کوفی، ۵۵۹/۲ - ۵۶۰.

۲. هیندز، ۱۴۹.

۳. بلاذری، انساب/الاشراف، ۳۷۰/۲ - ۳۷۱؛ طبری، ۸۳/۵.

سوم کسانی هستند که «از عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نکرده‌اند.» گروه پنجم نیز کسانی هستند که «از عمر روایت کرده‌اند و از علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود روایت نکرده‌اند.» وجه مشترک این دو دسته راویان تابعی کوفی روایت نکردن از امام علی علیه السلام بوده است. تقابل این دو دسته از راویان با دسته راویانی که تنها از امام علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند و از عمر بن خطاب روایت نکرده‌اند،^۱ از دو دسته کاملاً متفاوت از تابعان کوفی در تمایل به سنت عمر و گرایش به سیره علوی خبر می‌دهد.^۲ با این‌همه، به تصریح منابع، قرائی که در صفین، حکمیت را تحمیل کردند و بعداً در زمره خوارج درآمدند، یعنی هواخواهان سنت عمر، گروهی از قراء (عِصَابَةُ مِنَ الْقُرَاءِ) بودند^۳ و از این رو، گویا قراء دیگری نیز در صفین حضور داشته‌اند.

۳. محکمه، خوارج و قرآن بسندگی

پیش‌تر ضمن سخن از حشر و نشر قراء با قرآن از کاربرد فراوان آیات قرآن توسط محکمه و خوارج سخن گفته شد. قاری بودن همه محکمه و خوارج نیز که منابع صراحتاً از آن سخن گفته‌اند، این نکته را تأیید می‌کند؛ زیرا چنان‌که گفته شد، تمامی قاریان صدر اسلام در کلام خود مکرراً از آیات قرآن بهره می‌برده‌اند و خوارج به عنوان دسته‌ای از قاریان صدر اسلام از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. بنابراین، می‌توان هر آنچه را که درباره قاریان قرآن در صدر اسلام صادق بوده و پیش‌تر درباره آن سخن گفته شد، به خوارج این عهد نیز نسبت داد. از این رو،

۱. نک: ابن سعد، ۶/ فهرست مطالب. ابن سعد در این دسته از افزودن آن که «و از عمر بن الخطاب روایت نکرده‌اند» چنان که به نظر می‌رسد چنین باید باشد، سهواً یا عمداً غفلت ورزیده است.

۲. در عصر تابعان نیز اصرار بر موضوعیت سنت شیخین بیش‌تر در میان عالمان محکمه مانند عکرمه دیده می‌شود. (نک: پاکتچی، «اندیشه‌های فقهی ...»، ۳۱۶)

۳. نصر بن مزاحم، ۴۸۹.

می‌توان گفت اندیشه قرآن‌بستگی که از اعتقادات بسیاری از قاریان صدر اسلام بود و در اثر عوامل گوناگونی پدید آمده بود، در میان خوارج نیز وجود داشته است.

در این جا مناسب است که اجمالا دربارهٔ تعلق خوارج به قاریان صدر اسلام سخن گفته شود. با وجود سخنان و مواضع برخی از شخصیت‌ها و قاریان برجسته مانند سعد بن ابی وقاص و ابوموسی اشعری، قرآء بسیاری در نبرد صفین شرکت کردند. پس از به نيزه شدن مصاحف از سوی سپاه شام، آن گروه که امام علی علیه السلام را به قبول حکمیت و داشتند، بخشی از قاریان سپاه عراق بودند.^۱ منابع از این ایشان با عبارت «قرآئی که بعداً خوارج شدند»^۲ یاد کرده‌اند. این گروه ظاهراً اکثریت قرآء سپاه عراق را تشکیل می‌دادند. همین قاریان پس از چندی از کردهٔ خود پشیمان شدند و با نادرست خواندن حکمیت غیر خدا، از سپاه کناره گرفتند و با امام وارد کوفه نشدند و در نزدیکی آن در جایی به نام حروراء^۳ گرد آمدند.^۴ منابع «مُحْكَمَه» یا «حُرُورَه» را نیز به تصریح از قرآء دانسته‌اند.^۵ دسته‌ای از ایشان پس از سخنان امام علی علیه السلام به خانه بازگشتند^۶ و باقی ماندگان به دو دسته کناره‌گیران و اهل نهروان

۱. ابن قتیبه، ۱/۱۱۱.

۲. نصر بن مزاحم، ۴۸۹؛ طبری، ۴۹/۵؛ ابن اعثم، ۱۸۳/۲؛ ابن ابی‌الحدید، ۲/۲۱۷؛ ابن اثیر، ۳/۳۱۷.

۳. دیهی در فاصله نیم فرسخی کوفه بود. (یعقوبی، ۱۹۱/۲)

۴. طبری، ۵/۶۳.

۵. عبدالرزاق صنعانی، ۱۵۰/۱۰؛ احمد بن حنبل، ۸۶/۱؛ برخی از ایشان عبارت بودند از: شَبَّ بن رَبِیع، عبد الله بن ابی اوفی الکَوَّاء، حرقوص بن زهیر، زید بن حصین، زُرْعَه بن البرج طائی، شُرَیح بن اوفی عَسَی، قُروه بن نوفل اَشْجَعی، جمره بن سنان اسدی، عبد الله بن وَهَب راسبی، مِسْعَر بن فَدَکِی، عُرُوه بن اُدِیَّه، صالح بن شَقِیق مُرادی، و احتمالاً کُردوس بن هانی. (نک: نصر بن مزاحم، ۵۱۲-۵۱۳، ۵۴۸؛ بلاذری، *انساب/الاشراف*، ۲/۲۴۹، ۲۵۲؛ طبری، ۵/۶۳؛ ابن حزم، ۲۱۷)

۶. مانند اَحْنَف بن قَیس، شَبَّ بن رَبِیع، مُرْدَاس بن اُدِیَّه و ابن الکَوَّاء.

تقسیم شدند و «اهل النهران» عاقبت با علی علیه السلام جنگیدند.^۱ به هر رو، خوارج در صدر اسلام همان قاریان قرآن بوده‌اند. عائشه در همان زمان گفته بود که «ابوالحسن را چه می‌شود که اصحاب قاری خود را می‌کشد».^۲ حدیثی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله در همان دوره در افواه مردم جاری بود که «گروهی ... از قاریان قرآن خواهند آمد که قرآن از حنجره‌های ایشان فراتر نمی‌رود؛ مسلمان‌کشی می‌کنند و کافران را به حال خود وا می‌نهند و از دین بسان خروج تیر از کمان خارج می‌شوند».^۳ از آن جا که خارجیان قاری قرآن بودند و در زیّ عابدان قرار داشتند، امام علی علیه السلام درباره جنگ با ایشان گفت: «کسی جز من جرأت این کار را نداشت».^۴

نتیجه‌گیری

محکمه و خوارج به سنت عمر تمایل داشته‌اند و احتمالاً بیش‌تر ایشان همانند او به قرآن‌بستگی اعتقاد داشته‌اند. ایشان در مخالفت با تحکیم بر مضمونی قرآنی (لاحکم الا لله) تأکید ورزیدند و بی‌توجه به جایگاه دینی امام علی علیه السلام و آگاهی عمیق او از قرآن و سنت نبوی، با وی به مخالفت برخاستند. این رویداد بی‌تردید میوه همان تأکید فراوان بر قرآن بود که پیش از آن، خلیفه دوم با هر انگیزه‌ای بر شیپور آن دمیده و از طریق گسترش قرآن‌آموزی و منع نقل احادیث نبوی، برای تحکیم آن تلاش بسیاری مبذول داشته بود.

۱. بلاذری، *انساب/الاشراف*، ۲/۲۳۷؛ این که اسامی برخی از محکمه معتزله در زمره خوارج نیز آمده، احتمالاً ناشی از خلط مفهومی «محکمه» و «خوارج» بوده است.

۲. طبرانی، ۲۱۰/۷.

۳. ابن سعد، ۲۹/۷؛ ابن‌شبهه، ۵۴۱/۲؛ بلاذری، همان، ۲/۲۶۹؛ بخاری، کتاب *الکنی*، ۳۰؛ ابن‌اثم، ۲/۲۷۲؛ ابن‌حجر، *الاصابه*، ۲۸۱/۴.

۴. نک: یعقوبی، ۱۹۳/۱.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی جا، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، بی جا: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۶ق.
۳. ابن اعثم، احمد بن محمد، الفتوح، بیروت: دار المکتبه العلمیه، ۱۴۰۶ق.
۴. ابن الجزری، محمد بن محمد، غایة النهاية فی طبقات القراء، عنی بنشره: برجستراسر، قاهره: بی نا، ۱۳۵۱ق.
۵. ابن حجر، احمد بن علی، الإصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق و تعلیق: عادل احمد موجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا.
۷. _____ لسان المیزان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۸. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
۹. ابن شهبه، عمر بن شهبه، تاریخ المدینة المنوره، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، بیروت: دار التراث، ۱۴۱۰ق.
۱۰. ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق: طه محمد زینی، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، التفسیر، تقدیم: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۱۲. احمد بن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت: دار صادر، بی تا.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، التاریخ الصغیر، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، حلب: دار الوعی و قاهره: دارالتراث، ۱۳۹۷ق.
۱۳. _____ الصحیح، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۴. _____ کتاب الکنی، بی جا: بی نا (مطبعه جمعیه دائره المعارف العثمانیه)، ۱۳۶۰ق.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الاشراف (ج ۲: علی وبنوه)، تحقیق محمود الفردوس العظم، دمشق: دار یقطه العربیه، ۱۹۹۹م.
۱۶. _____ فتوح البلدان، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.
۱۷. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۸. پاکتچی، احمد، «اندیشه های فقهی در سده نخست هجری»، در اسلام، پژوهشی تاریخی و فرهنگی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۱۹. _____ «اندیشه های کلامی در سده نخست هجری»، در اسلام، پژوهشی تاریخی و فرهنگی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۲۰. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، بی جا: انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵.
۲۱. ثنائی، حمیدرضا و علی بیات، «نقش قراء در حوادث خلافت امام علی (ع)» (۳۵-۴۰ق)، در سیره پژوهی

اهل بیت علیهم السلام، سال اول، ش ۱، پاییز و زمستان ۹۴.

۲۲. جعفری، حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۲۳. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش.

۲۴. ذهبی، محمد بن احمد، معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الاعصار، مصر: دار الکتب الحدیثه، بی تا.

۲۵. زمخشری، محمود بن عمرو، ربیع الأبرار ونصوص الأخیار، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۲ ق.

۲۶. سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، اللّٰزّ المّشّور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، بی تا.

۲۷. شریف رضی، نهج البلاغه (مع ضبط علی بن محمد بن السّکون)، تحقیق قیس بهجت العطار، نجف و مشهد: العتبة العلویة المقدسة و المكتبة المتخصصة بأمیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۳۶ ق. = ۱۳۹۴.

۲۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، قاهره: دار الحرمین، ۱۴۱۵ ق.

۲۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: روائع التراث العربی، بی تا.

۳۰. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنّف، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۳ ق.

۳۱. قرطبی، محمد بن احمد، التفسیر(الجامع لاحکام القرآن)، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ق.

۳۲. کتانی، عبدالحی، التراتیب الاداریه، تحقیق عبد الله الخالیدی، بیروت: دارالارقم، بی تا.

۳۳. لاپیدوس، ایرام، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۱ ش.

۳۴. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد ﷺ، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.

۳۵. مطیع حافظ، محمد، القراءات و کبار القراء فی دمشق من القرن الاول الهجری حتی العصر الحاضر، دمشق: دارالفکر، ۱۴۲۴ ق.

۳۶. مفید، محمد بن محمد، الحمل و النصرة لسید العتره فی حرب البصرة، تحقیق سید علی میرشریفی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۳۷. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمدهارون، قم: کتابخانه مرعشی نجفی (ره)، ۱۳۷۶ ش.

۳۸. نووی، یحیی بن شرف، التبیان فی آداب حَمَلِ القرآن، تحقیق: محمد حجار، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۴ ق.

۳۹. هیندز، مارتین، «ریشه شناسی جریان های سیاسی کوفه در نیمه نخست قرن اول هجری»، ترجمه محمدعلی رنجبر، تاریخ اسلام، سال سوم (بهار ۱۳۸۱ ش) ۹.

۴۰. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، التاریخ، بیروت: دار بیروت، بی تا.